

افسانه و تاریخ

اعظم کاغذیان

نگاهی به دو ترجمه از یک کتاب

«حقیقت از افسانه عجیب تر است»

(ضرب‌المثل قدیمی انگلیسی)

نیکلای و آلکساندرا

نوشته: رابرت. ک. ماسی

چاپ اول: ۱۳۶۹

ترجمه: پروانه ستاری

۹۰۵ ص - ۶۰۰۰ ریال



۱۶۹

زندگینامه‌نویسی یکی از قدیمی‌ترین «انواع» ادبی است که می‌شناسیم. تاریخ آغاز آن در یونان و روم حتی به پیش از نوشته‌شدن حیات مردان نامی، اثر پلوتارک، برمی‌گردد. و البته در ادبیات سایر ملل نیز بی‌سابقه نیست. موضوع این «نوع» ادبی عبارت است از توصیف و گزارش دقیق از وقایعی که در زندگی مشاهیر جهان، اعم از شخصیت‌های تاریخی و سیاسی و فرهنگی و هنری، به صورت منظم و باقاعده رخ داده و دلایل مستند و کافی از وقوع آنها نیز در دست است. زندگینامه‌نویس هیچ سخن یا کلمه‌ای در دهان شخصیت‌هایش نمی‌گذارد، مگر این که سند و دلیل کافی برای گفته‌شدن آن داشته باشد. در واقع، زندگینامه‌نویس مورّخی است که به توصیف کلی وقایع بسنده نمی‌کند و با ذوق هنری خود و حتی همدردی مشفقانه خود نسبت به قهرمانان زندگینامه به تصویر کردن و کشف زوایای نهفته‌ای می‌پردازد که از چشم مورّخ حرفه‌ای پنهان می‌ماند. زندگینامه‌نویس مورّخی هنرمند است.

اینها که گفتیم، مقدمه‌ای برای این بود که با کار زندگینامه‌نویس بیشتر آشنا شویم. اما بحث اصلی ما در خصوص کتابی است به قلم رابرت. ک. ماسی و با عنوان نیکلای و آلکساندرا، به ترجمه پروانه ستاری و دیگر، ترجمه‌ای به قلم مترجمی مرحوم که پیش از این^۱ به همت یکی از صاحب‌نظران صنعت چاپ و نشر و اهل قلم از کسوت مترجمی به زی‌نویسندگی

«رمانسهای تاریخی» ارتقای مقام یافته بود و اینک «آثار پس از مرگ» او نیز روانه بازار کتاب شده است.

و اما نویسنده کتاب رابرت. ک. ماسی در سال ۱۹۲۹ در لکسینگتون کنتاکی به دنیا آمد. در دانشگاههای ییل و آکسفورد تاریخ خواند و سپس به نویسندگی و سردبیری مجلات روی آورد. نویسنده برای نوشتن این کتاب علاوه بر این که انبوهی یادداشت گرد آورده، ساعتها با متخصصان مختلفی از استادان تاریخ و پزشکی، متخصص در بیماری هموفیلی (انعقادناپذیری خون)، گرفته تا مقامات روحانی کلیسای ارتدوکس به بحث و گفتگو نشسته است در سراسر این کتاب تقریباً هیچ گفته‌ای نیست که مستند نباشد. هر صفحه دست کم دو تا سه زیرنویس دارد. در نتیجه، کتاب اثری است دلپذیر و جذاب و بری از اغراق و مبالغه.

کتاب دیگری نیز روانه بازار شده است که گرچه مقایسه این دو ترجمه در حکم قیاس مع الفارق است، اما از جهتی می‌تواند در تمایز گذاشتن میان زندگینامه‌نویسی و موهومات خرافی (نوع ادبی آن در قرون وسطا: «رمانس») روشنگر باشد.

۱۷۰

بد نیست مقایسه را از عنوان روی جلد شروع کنیم. نام کتاب چنین است: نیکلای و آلکساندرا. این ترجمه خانم پروانه ستاری است. - نیکلا و آلکساندرا، عنوانی است که در روی جلد ترجمه آقای منصوری (مرحوم) آمده است. نام نویسنده در ترجمه آقای منصوری در روی جلد «ماسی» ضبط شده، ولی در عطف همان جلد «مسی» و در داخل کتاب در صفحه حقوق و صفحه آغازین نیز «مسی» است. این ترجمه از آثار پس از مرگ آقای منصوری است.

در ترجمه آقای منصوری از مقدمه پنج صفحه‌ای نویسنده و نیز طرح شخصیتها و یادداشت نویسنده تنها چند سطر به عنوان مقدمه نویسنده آمده که اصلاً ربطی به نویسنده ندارد. کتاب فهرست مطالب نیز ندارد. اما شاهکار ترجمه و اقتباس آقای منصوری از فصل اول آغاز می‌شود.

عنوان فصل اول در ترجمه امین (پروانه ستاری) و/ ترجمه منصوری چنین است: ۱۸۹۴: روسیه امپراتوری / امپراطوری که جنگال نقره را چون موم می‌پیچید.

در ترجمه امین فصل با این عبارات آغاز می‌شود:

«تزار از شهر سن پترزبورگ، در سواحل دریای بالتیک که بر کنار ماندابهای

رودخانه‌ای در گوشه‌ای دورافتاده از امپراتوری بنا شده بود، بر روسیه فرمان می‌راند.»

در چند صفحه ابتدای این فصل، نویسنده با هنرمندی قابل تحسینی فضای شهر سن پترزبورگ را برای خواننده تصویر می‌کند. او را با تاریخ شهر آشنا می‌سازد. طبقات اجتماعی مختلف را به نمایش می‌گذارد. و سپس به تالارهای کاخ امپراتوری سر می‌کشد و حال و هوای مجلس را به خواننده القا می‌کند. در ترجمه آقای منصوری همه اینها از قلم می‌افتد و مترجم مانند معرکه‌گیران قدیم سعی می‌کند با نخستین عنوان فصل، خواننده را متحیر و او را از وجود موجودی عجیب و خارق‌العاده باخبر سازد: «امپراطوری که چنگال نقره را چون موم می‌پیچید [؟!]» کمی که ترجمه امین را می‌خوانیم، از مناسبت این تعبیر آگاه می‌شویم:

«تزار آلکساندر سوم، توان فراوانی برای کار، و قدرت جسمانی فوق‌العاده‌ای داشت. می‌توانست میله‌های آهنی یا ظروف نقره‌ای را خم کند. یک بار سفیر اطریش سر میز شام با اشاره به آشوبهای بالکان تذکر داد که امکان دارد اطریش دو سه لشکر بسیج کند. آلکساندر سوم به آرامی چنگال نقره‌ای را برداشت و آن را گره کرد و در بشقاب سفیر اطریش انداخت و با خونسردی گفت، «این بلایی است که سر دو سه لشکر نظامی شما می‌آورم.» (ترجمه پروانه ستاری، ص ۲۰ - ۱۹).

عباراتی که نویسنده در اینجا آورده، مستند است و مرجع آن نیز داده شده است و مترجم کوشا تمامی این زیرنویسها را که در متن اصلی کتاب در پایان متن قرار داشته و در متن نیز شماره‌ای برای شناسایی آنها موجود نبوده، استخراج کرده و در زیر هر صفحه آورده است. زحمتش مشکور باشد. اما حالا ببینیم آقای منصوری چگونه همه چیز را کژ و کوژ می‌کند و خواننده را به بازی می‌گیرد:

«در آن موقع، موضوع شبه جزیره بالکان در دنیای سیاست مطرح بود و مردان سیاسی، «بالکان» را انبار باروت اروپا می‌دانستند و می‌گفتند که به جرعه‌ای منفجر می‌شود و همینطور هم شد و جنگ اول جهانی، از آنجا آغاز گردید. امپراطور روسیه، طرفدار بعضی از ملل بالکان بود در صورتی که امپراطور اطریش آنها را به دیده خصومت می‌نگریست.

سفیر امپراطور اطریش که مثل سایر مدعوین مشغول

صرف غذا و صحبت بود با میهمان مجاور راجع به قدرت نظامی اطریش صحبت می کرد، و می گفت اطریش بقدری قوی است که اگر جنگی درگیر می تواند در ظرف چند روز، پنج سپاه را بسیج کند و به میدان جنگ بفرستد.

امپراطور روسیه آن حرف را شنید و چنگال نقره را که در دست داشت به سفیر اطریش نشان داد و بعد آن چنگال را گره زد و خنده کنان و مثل این که می خواهد شوخی کند به طرف سفیر اطریش پرتاب نمود و گفت آن وقت من هم با پنج سپاه شما همین کار را خواهم کرد.

سفیر اطریش گفت: «اعلیحضرتا، من این عطیه امپراطور را به شکل یادگار حفظ خواهم کرد و به امپراطور متبوع خود نشان خواهم داد تا این که بداند شما چقدر زور دارید».

اما زور آلکساندر سوم امپراطور روسیه بیش از گره زدن یک چنگال نقره بود و می توانست یک دیس بزرگ غذاخوری از نقره را با دو دست پاره کند.

پیداست که همه این متن، ترجمه همان چند سطر است که قبلاً آوردیم. آقای منصوری که خواننده خود را خوب می شناسد به همین شیوه ادامه می دهد:

یکی از تفریحات آلکساندر سوم این بود که در فصل زمستان برای شکار خرس به «فنلاند» که آن موقع جزو امپراطوری روسیه بود می رفت. اما خرس های بزرگ فنلاند را با تفنگ شکار نمی کرد بلکه با خرس کشتی می گرفت و آن جانور را بر زمین می زد و آگاهان می دانند که خرس بزرگ کشور فنلاند جانوری است قوی و سنگین و وقتی بر دو پا می ایستد، ارتفاع جثه اش به دو متر می رسد، لیکن آلکساندر سوم آن قدر زور داشت که آن جانور را بر زمین می زد. (ترجمه منصوری، ص ۸)

اما این عبارات که متأسفانه برخی از پزشکان و مهندسهای تازه کتابخوان ما با اشتها آنها را می بلعند و بر اطلاعات تاریخی خود می افزایند در واقع تحریف این عبارات است:

تفریح آلکساندر این بود که پیش از سپیده دم برخیزد و تفنگش را به دوش ببندازد و برای یک روز شکار عازم مردابها یا جنگل شود. او همانند خرمنی [تأکید از من است] زمنت و

خشن، کوتاه‌فکر و بدگمان بود. مغز نیرومند و علائق و بیزاریهای جدی و ارادهٔ راسخ داشت. پس از اینکه تصمیمی می‌گرفت به بستر می‌رفت و تخت می‌خوابید. از انگلیسیها و آلمانیها بدش می‌آمد و به تمام چیزهای روسی عشق می‌ورزید. از تشریفات بیزار بود و احساس می‌کرد روسی واقعی می‌بایست در رفتار و غذاخوردن و گفتار و لباس پوشیدن سادگی پیشه کند... (ترجمهٔ پروانهٔ ستاری، ص ۲۰)

چنان که می‌بینیم، کتاب ترجمهٔ آقای منصورى سراسر آکنده از اشتباه است و این امر در تمامی عبارات کتاب مشهود است. برای این که سخن را کوتاه کرده باشیم، عنوانهای برخی فصول کتاب را در ترجمهٔ خانم ستاری و آقای منصورى ذکر می‌کنیم که خود از جهتی بسیار روشنگر است:

ستاری / منصورى

تزارویچ نیکلای / نیکلای دوم در دورهٔ ولیعهدی + سوء قصد به ولیعهد

پرنسس آلیکس / زندگی «آلیکس» بعد از مرگ مادر + خاطرات تزار راجع به نامزدی او [؟!] + بیماری آلکساندر سوم

ازدواج / تعجیل در عروسی

تاجگذاری / تاجگذاری تزار

تزار جدید / وام فرانسه به روسیه

دو انقلابی / علاقهٔ آلکساندرا به جداش ویکتوریا + موضوع تشکیل مجمع ادبی

اندرز قیصر / رابطهٔ دو زماندار + ژاپون و روسیه

سخن کوتاه کنیم، نگارنده می‌ترسد که با مقایسهٔ ترجمهٔ خوب و شیوای خانم پروانهٔ ستاری با کتابی منسوب به رابرت ماسی، به خامهٔ مرحوم منصورى، در بازشناسی سعی مترجم محترم تقصیر کرده باشد. البته، چنین است و نگارنده امیدوار است که صاحب‌نظران حق این کار را ادا کنند و قدر هر کس را معلوم کنند.